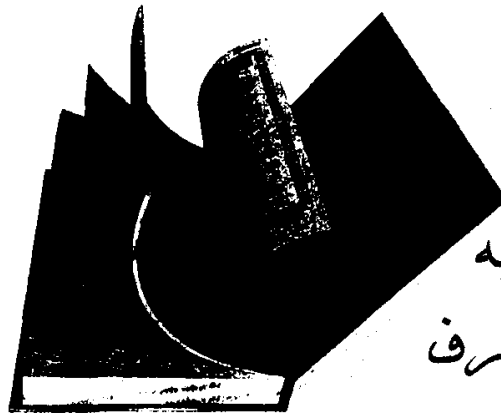


بررسی آیه ۱۸ سوره زخرف



معصومه قنبرپور
دستیار تمقیق دانشگاه پیام نور
آذربایجان شرقی

چکیده

مطالعه و بررسی آیه ۱۸ سوره زخرف، این حقیقت را آشکار می‌سازد که این آیه را نمی‌توان به همه زنان تعمیم داد بلکه آن دسته از زنانی منظور است که در هر زمان به علت رشد و پرورش نادرست، قادر به دفاع از خویش نیستند. همچنین آیه مذکور، در میان آیاتی قرار دارد که در آنها، گفت و گوی جدلی بین عقاید مشرکان و خداوند مطرح شده است و خداوند، در این آیه با بیان عقاید مشرکان، نادرستی سخنان آنها را آشکار ساخته است. پس خصوصیات مذکور در این آیه را نمی‌توان به همه زنان تعمیم داد و زنان در صورت رشد و پرورش صحیح، زیبایی‌های عقلانی خویش را آشکار می‌سازند و می‌توانند همچون مردان قابل تأثیر باشند. کلید واژه‌ها: حلیه، خصام، تربیت، سیاق.

مقدمه

زن به عنوان نیمی از انبوه بشریت، در هر مقطع از تاریخ، نقش بسزایی در بقای انسانی و رشد و تربیت جامعه داشته است. انسان و انس او به مادر در ابتدای زندگی اش و تأثیر

رشد فکری و علمی مادر در تربیت فرزند، چیزی نیست که بتوان آن را انکار کرد. اسلام اولین دینی است که به ارزش وجودی زن اشاره کرده و به او کرامت بخشیده است، اما در قرن‌های اخیر، با رواج حرکت‌های فمینیستی و مطالعات روشنفکرانه، برخی ناآگاهانه اسلام را به پایمال کردن حقوق زنان متهم می‌کنند و در تأیید سخن خویش از آیات قرآن و روایات و نظر برخی از مفسران، شاهد می‌گیرند، که بی ارتباط به نظر متون مقدس (تورات و انجیل) درباره زنان نیست، زیرا بر اساس این متون، زن موجودی «درجه دوم» بوده و در عقل و شخصیت و ایمان و دیگر توانایی‌های فردی به پای مرد نمی‌رسد. یکی از آیاتی که این گروه آن را به عنوان شاهد استفاده کرده‌اند، آیه ۱۸ سوره زخرف است که می‌فرماید: **أَوْ مِنْ يَنْشَوْنَ فِي الْحَلِيَةِ وَ هُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرِ مَبِينٍ** که طبق آن، زنان به علت رشد و نمو و زینت و ناتوانی در مجادله، ناقص‌العقل هستند و برای این منظور، از روایاتی شاهد آورده‌اند که درباره نقصان عقل زنان، بیان شده است.

در صورت پذیرش این اشکال، بین این آیه و آیاتی که به ارزش انسانی زن تأکید کرده‌اند، تناقض بوجود می‌آید، بدین جهت، تحقیق و بررسی آیه، ضروری به نظر می‌رسد.

در این تحقیق سعی شده است آیه مورد نظر از نظر واژگان کلیدی و سیاق درونی آیات ماقبل و مابعد و دیدگاه مفسران بررسی و با توجه به ساختار درون متنی آیات، زمینه رفع شبهات و اشکالات مربوط فراهم شود.

شرح مفردات آیه

الف) يَنْشَوْنَ: اصل این کلمه از ریشه (نشأ) بوده و به معنای «بوجود آمدن»، «پرورش یافتن» و «نمو کردن» بکار می‌رود. این منظور در این باره می‌نویسد:

«نشأ، ينشأ و نشوءاً و نشاءاً»: «رباً» و «شَبَّ»؛ پرورش یافت و جوان شد.^۱

خلیل ابن احمد نیز آن را به معنی «بوجود آمدن» و «آغاز کردن» می‌داند و می‌نویسد: **نشأ**: احداث الناس الصغار، یعنی بوجود آمدن انسانهای کوچک و از این کلمه «النشأ» است که به معنی جوان و آغاز کردن، آمده است.^۲

قاریان قرآن، این کلمه را به دو صورت قرائت کرده‌اند: الف) (يُنشَوْنَ)، به ضم (یاء) و تشدید (شین) (قرائت کوفیان، و حفص غیر از ابوبکر) که از مصدر (النشئة) به صورت فعل مجهول و به معنی «تربیت شدن» است. ب) «ينشؤا»، که به صورت ثلاثی مجرد و بدون تشدید تلفظ شده و به معنی (ایجاد شدن) است. (قرائت بقیه قاریان).^۳

با توجه به معانی فوق می‌توان گفت: درباره کلمه (ینشأ)، دو معنی مطرح است (به علت قرائت متفاوت)، که در صورت پذیرش هر یک از معانی، مفهوم آیه، متفاوت خواهد بود. آن دو معنی عبارت است از الف) (بوجود آمدن، ب) تربیت و نمو کردن.

در صورت پذیرش معنای اول (بوجود آمدن)، علاقه زن به زیور و زینت، به صورت صفت ذاتی اوست و هیچ زنی وجود ندارد که به زیور و زینت علاقه مند نباشد. و با توجه به معنای دوم، علاقه زنان به زیور و زینت، صفت اکتسابی است که تحت شرایط تربیتی و فرهنگی در زنان بوجود می‌آید.

بررسی

دیدگاه مفسران نشان می‌دهد که قریب به اتفاق آنها، معنی دوم را قبول کرده‌اند. راغب اصفهانی در این باره می‌نویسد: «این ماده از «نشأ» به معنی ایجاد چیزی است ولی این ماده، در آیه مورد بحث، به معنی تربیت شدن و پرورش یافتن است...»^۴

ب) الحلیه: اصل این کلمه از ریشه (حلو) به معنی «زیور» و «زینت بستن» بکار می‌رود.

ابن منظور می‌نویسد:

الحلی: ما تَرَيْنَ به من مصوغ المعد بنبات و اوالحجارة»، یعنی آنچه توسط گیاهان یا سنگها زینت داده می‌شود.^۵

ج) الخصام: اصل این کلمه از ریشه (خصم)، به معنای «دشمنی»، «ستیزه»، «مجادله»، «مزاحم» و «دادخواهی» بکار رفته است.^۶

راغب اصفهانی درباره آن می‌نویسد:

«خصم» در اصل معنی مصدری دارد و به معنی «نزاع کردن» است. ولی بسیار می‌شود که به طرفین نزاع نیز «خصم» می‌گویند. این کلمه بر مفرد و جمع اطلاق می‌شود و گاه جمع آن، به صورت «خصوم» آمده است. کلمه «تختصمون» در

آیه ۳۱ /، سوره زمر از «اختصام» به معنی نزاع و جدال میان دو گروه آمده است که هر یک می‌خواهد سخن دیگری را ابطال کند، گاه یکی برحق است و دیگری بر باطل است و گاه ممکن است هر دو باطل باشد، لفظ «خصام» در آیه ۱۸ سوره زخرف، عبارت است از بحث و مجادله و کشمکش بر سر چیزی.^۷

بررسی

موارد فوق نشان می‌دهد که کلمه «خصم» به دو معنی «بیکار» و «مجادله» بکار می‌رود که در صورت پذیرش معنی اول، مفهوم آیه، مورد اختلاف نخواهد بود، چون زن، به صورت طبیعی، از نظر جسمی نسبت به مرد، توانایی کمتری دارد و این دلیل، به لحاظ منطقی، نمی‌تواند نقصان عقل زنان را به اثبات رساند، زیرا فعالیت عقلانی مربوط به فعل و انفعالات ذهنی است و نمی‌توان آن را بر اعضا و جوارح انسان نسبت داد.

اما اگر، معنی دوم (مجادله) برای کلمه خصم در نظر گرفته شود (نظر اکثر مفسران) در آن صورت، ناتوانی زنان در مجادله، زمینه شبهه نقصان عقل زنان را فراهم می‌سازد.

دیدگاه مفسران

بطور کلی، چهار احتمال درباره آیه مذکور مطرح شده است:

دیدگاه اول - مبنی بر اینکه، این آیه بیانگر نظر مشرکان و حق ستیزان درباره دختران و زنان است.

به باور برخی از مفسران، این آیه، نظر مشرکان و حق ستیزان را درباره دختران و زنان بیان می‌دارد.^۸

به تعبیر دیگر، این آیه، سخن مشرکان، از علت ناراحتی تولد دختر است، گویی می‌گویند: «چطور می‌توانم از تولد دختر، ابراز ناراحتی نکنم، زیرا او کسی است که در زیور و زینت رشد می‌کند و در مخاصمه یا جدال، ناتوان است و مایه ننگ من است و نمی‌تواند برای من افتخار آفرین باشد». (این دیدگاه با سیاق آیات هماهنگی دارد)

دیدگاه دوم - صفات و ویژگی‌های مذکور در آیه، مربوط به صفات زنان عصر نزول است که در فرهنگ عرب جاهلی و زمان نزول قرآن، در بین زنان آن محیط، وجود داشته است.^۹

دیدگاه سوم - این آیه ناظر به بت‌ها است. چون بتها معمولاً با طلا و نقره ساخته

می شدند و زینت داده می شدند و در مخاصمه ها نیز از خود توان دفاع نداشتند.

این نظریه به «ابن زید» نسبت داده شده است و در تفسیر طبرسی و قرطبی به آن اشاره شده است.^{۱۰}

دیدگاه چهارم- زنان، به علت رشد و نمو در زینت آلات و ناتوانی در مجادله، نسبت به مردان ناقص العقل هستند.

با توجه به این نظر، اشکالات مربوط به «ناقص العقل بودن زنان از دیدگاه قرآن» مطرح شده است.

الف - بررسی سیاق

یکی از ابزارهایی که مفسران و دانشمندان اسلامی در فهم ظواهر متون اسلامی، مخصوصاً در قرآن، به آن توجه دارند، مسأله سیاق است.

منظور از سیاق، نوعی ویژگی برای واژگان یا عبارات و سخنانی است که به علت همراه بودن آنها با کلمه ها و جمله های دیگر بوجود می آید.^{۱۱} رشید رضا درباره اهمیت سیاق می نویسد:

بی تردید برترین قرینه ای که بر حقیقت معنای لفظ وجود دارد، موافقت آن، با قسمتهای متقدم بر آن و سازگاری آن با مجموعه معناست.^{۱۲}

اما درباره سوره زخرف:

مرحوم علامه طباطبائی درباره سیاق کلی این سوره می نویسد:

این سوره به طوری که آغاز و انجام آن و نیز مطالبی که بین آغاز و انجام فاصله شده، شهادت می دهد که در مقام انذار و هشدار دادن بشر است مگر شش آیه که با (إلا المتقين. یا عباد لا خوف علیکم الیوم) آغاز می شود.^{۱۳}

در ابتدای سوره، به صورت مختصر به خصوصیات قرآن و آوردن رسولان الهی، اشاره شده است.

در ادامه سوره در چند آیه، گفتگوی مستقیم بین مشرکان و خداوند مطرح شده است که آیه ۱۸، سوره زخرف نیز در بین این آیات، وجود دارد.

این دسته از آیات، به این صورت شروع می شوند که مشرکان، آفرینش آسمان و زمین را از آن خدا می دانند ولی در مقام پرستش، بنده او را پرستش می کنند: وجعلوا له من عباده

جزء إِنْ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٍ مُّبِينٍ (زخرف/ ۱۵)

مرحوم علامه درباره این آیه می نویسد:

منظور از «جزء» فرزند است، چون ولادت، عبارت است از جدا شدن و علت این تعبیر آن است که به محال بودن گفتار مشرکین اشاره کند، و بفرماید: اشتقاق و جدا شدن چیزی از چیز دیگر، به هر قسم که تصور شود، وقتی ممکن است که آن چیز اولی مرکب از اجزائی باشد که یک جزء از آن جدا گردد و خداوند سبحان جزء ندارد، بلکه از هر جهت واحد است.^{۱۴}

برخی از مفسران تعبیر به «جزء» را مربوط به فرشتگان می دانند که در آیات ۱۹ و ۲۰، سوره زخرف، از آنها سخن به میان آمده است و می گویند:

تعبیر به جزء، بیانگر این است که آنها فرشتگان را فرزندان خدا می شمردند، زیرا همیشه فرزند، جزئی از پدر و مادر است و نیز بیان کننده پذیرش عبودیت آنها است، چرا که فرشتگان را جزئی از معبودان در مقابل خداوند، تصور می کردند.^{۱۵} أم یتخذ مما یخلق بنات و أصفاکم بالبنین، در این آیه، گفتگوی مستقیم بین خدا و مشرکان صورت گرفته و خداوند، با توجه به عقیده مشرکان می فرماید: «آیا خداوند از بین همه مخلوقات، دختران را بر خود فرزند گفته و پسران را برای شما، داده است که هر چه پسر باشد، مال شماست و او جز دختر نداشته باشد».

مرحوم علامه در این باره می نویسد:

اگر کلمه (بنات) را بدون «الف و لام» و کلمه (البنین) را با «الف» و «لام» آورده، به این منظور است که بفرماید: دختران در نظر مشرکان خوار و حقیرند و پسران عزیز و محترم...^{۱۶}

وإذا بشر أحدکم بما ضرب للرحمان مثلاً...، در این آیه، شدت ناراحتی و عصبانیت شخص کافر از دختردار شدن، ترسیم شده است.

مرحوم علامه در این باره، می نویسد:

ما ضرب للرحمان مثلاً، یعنی جنس ماده و کلمه «کظیم» به معنای کسی است که مملو از اندوه و خشم است، معنای آیه این است که حال مشرکان چنین است وقتی به یکی از ایشان مژده می دهند که همسرت، دختر زائیده، با اینکه همین دختر

را شبیه و هم جنس خدا می دانند و رویش از اندوه، سیاه می شود، در حالیکه دلش مملو از اندوه خشم است چون نه تنها، دختر را دوست ندارد، بلکه آن را ننگ می شمارد اما همین دختر را برای خدا می پسندد. ۱۷

أَوْ مَنْ يَشْتَوِي فِي الْحَلِيَّةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مَبِينٍ. وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِبْنَانًا أَشْهَدُوا خَلْقَهُمْ... (زخرف/۱۸-۱۹) این آیه، گفتار مشرکان را مبنی بر اینکه ملائکه دختران خداوند، را بیان می کند که ظاهراً عقیده برخی از طوائف عرب بوده است.

مرحوم علامه، درباره این آیه می نویسد:

اگر ملائکه را با جمله (الذین هم عباد الرحمن) توصیف کرده، برای این بوده که گفتار آنان را که ملائکه جنس ماده هستند، رد کند، چون کلمه (عباد) وصف نر است و ماده را «عباد» نمی گویند. (بلکه اماء) گویند. ۱۸

أَشْهَدُوا خَلْقَهُمْ سَتَكْتَبُ شَهَادَتَهُمْ وَيَسْأَلُونَ؛ در این جمله، نظر مشرکان بر مادگی ملائکه از سوی خداوند رد می شود و می فرماید: راه عالم شدن به نر و ماده، حس است و مشرکان، ملائکه را ندیده اند تا بدانند آیا نرند یا ماده و اینکه در هنگام خلقت ملائکه، حاضر نبودند تا به آن آگاهی یابند.

وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ (زخرف/۲۰)

در این آیه نوعی برهان عقلی از سوی مشرکان، مبنی بر حقانیت پرستش بت ها و شریک گردانیدن ملائکه مطرح شده است که اگر خدا می خواست، ما آنها را پرستش نمی کردیم.

ما لهم بذلك من علم، یعنی آنان به این سخن خود علم ندارند، مرحوم علامه معتقد است که مشرکان در این سخن، بین اراده تکوینی و تشریحی خداوند، خلط کرده اند و اولی را به جای دومی گرفته اند.

ایشان می نویسد:

استدلال مشرکان مشتمل بر دو مقدمه است، اول اینکه: پرستش ملائکه، به مشیت خدای متعال است، دوم اینکه همین مشیت، مستلزم آن است که ملائکه پرستی، مورد رضایت خداوند است. مشرکان در مقدمه اول درست گفته اند (اراده تکوینی) ولی در دومی، به خطا رفته اند. چون نفهمیده اند که مشیت، عبارت است

از ترجیح بعضی از ممکنات بر بعض دیگر، هر چه می خواهد باشد. بدون اینکه رضایت و نارضایتی در هیچ طرف، دخالت داشته باشد. بیان فساد این حرف این است که مضمون حجت این است که مشیت خدا، بر ترک عبادت ملائکه، تعلق نگرفته و تعلق نگرفتن مشیت به ترک، مستلزم آن نیست که تعلق به فعل گرفته باشد، بلکه مستلزم اذن به آن است و آن نیز عبارت است از عدم منع از فعل. ۱۹

إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ، یعنی این سخنی است که از روی پندار و تخمین بیان می کنند. ام آتیناهم کتاباً من قبله فهم به مستمسکون، (زخرف/۲۱)، ضمیر (من قبله) به قرآن برمی گردد و در این آیه، وجود دلیل نقلی بر سخن مشرکان رد شده است و حاصل دو آیه قبلی آن است که مشرکان هیچ دلیلی بر عبادت ملائکه (چه عقلی و نقلی) ندارند و خداوند اذنی به این عمل نداده است.

بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ آثَرِهِمْ أَهْلًا وَآثَرِهِمْ مَهْتَدُونَ. (زخرف/۲۲)

مشرکان می گویند: «ما پدران خود را بر دینی یافتیم و ما با پیروی آثار آنها، هدایت می یابیم».

و كَذَلِكِ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِذَا قَالَ مَتْرَفُوها... (زخرف/۲۳)

یعنی «تمسک به تقلید از پدران و اجداد، اختصاص به اینان ندارد بلکه این عادت دیرینه امت های گذشته شرک نیز بوده است».

قَالَ أَوْ لَوْ جِئْتُمْ بِآهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ... (زخرف/۲۴)

یعنی «آیا شما همچنان به دین نیاکان خود پای بند هستید، هر چند که آنچه از دین، که من برایتان آوردم، هدایتی صحیح تر از آن است».

مرحوم علامه، در تفسیر این آیه می نویسد:

این نوع سخن گفتن از باب مجازات خصم است نه اینکه بخواهد بگوید: دین شما مشرکین هم هدایت است ولی دین من هم هادی تر است.

در آیه بعد (سوره زخرف/۲۵)، خداوند سخن مشرکان را بی دلیل مطرح می کند که نتیجه ای جز عذاب و هلاکت نخواهند داشت.

بررسی

با توجه به مباحث مذکور می توان گفت:

- آیات قبل از آیه ۱۸، سوره زخرف درباره نسبت دادن جنس دختر به خدا و خوار و ذلیل شمردن جنس زن، توسط مشرکان نازل شده است. که طبق آن مشرکان، با شنیدن دختردار شدن خود، احساس ننگ می کردند.

- آیات بعد از آیه ۱۸، سوره زخرف، راجع به نفی جنسیت زن از ملائکه مطرح شده که قرآن با بیان نظرات مشرکان، نادرستی نظر آنها را به اثبات رسانده است.

با توجه به موارد فوق و مفهوم آیه ۱۸، به نظر می رسد، آیه مذکور به آیات قبل، نزدیکتر بوده و در واقع ادامه مطلب آیات قبل است، به این صورت که مشرکان معتقد بودند خداوند، دختران را که جنس ضعیف و ذلیل هستند، بر خود برگزیده است و آنها را به وجود پسران امتیاز داده است و در تأیید این سخن، به قسمتی از رفتار جاهلیت اشاره می کند که وقتی خبردار شدن او را می دهند، صورتش از ناراحتی سیاه می شد.

اکثر مترجمان و مفسران، آن را نوعی پاسخ خدا، نسبت به عقیده مشرکان بیان کرده اند و در معنی آن می نویسند:

آیا کسی (را شریک خدا می دانید) که در زیور و زینت پرورش یافته و در مجادله کردن ناتوان است.^{۲۰}

با توجه به مطلب فوق، در واقع خداوند در این آیه خواسته است ادعای مشرکان را مبنی بر انتخاب دختران بر خویش، مردود شمارد و علت آن را رشد و نمو زن در زینت آلات و ناتوانی او در مخاصمه و مجادله بیان دارد و شاهد بر این ادعا، آیتی است که جنسیت زن را از فرشتگان نفی و بر نادرستی عقیده مشرکان پافشاری می کند.

از سوی دیگر آیه ۱۸ سوره زخرف اعتقاد مشرکان زمان پیامبر (ص) را آشکار می کند. به عنوان مثال، یکی از قرآن پژوهان، درباره «علل ننگ شمردن جنس زن توسط اعراب» چنین می نویسد:

دلیل اول اینکه، آنها پسران را تولیدکننده ثروت و دختران را فقط مصرف کننده آن می پنداشتند و چون دختران فعالیت اقتصادی و تولید کار نداشتند و فقط پسران از راههای گوناگون نان آور خانواده بودند، لذا پسران را برتر می دانستند.

دلیل دوم، تعصب کورکورانه آنها برای اینکار بود و گفته می شود، بین اعراب، جنگی رخ داد و مردان قبیله پیروز، زنان و دختران قبیله شکست خورده را به

اسارت گرفتند و دختران به خانواده خویش برنگشتند و با افراد فاتح، ازدواج کردند، این مسأله باعث شد تا خانواده هایی که دخترانشان به دامان آنها باز نگشتند و نزد شوهرانشان ماندند، کینه و تعصب کورکورانه ای را نسبت به جنس زن، نشان دهند و آنها را پست تلقی کنند و دختردار شدن را ننگ بشمارند.^{۲۱}

دیدگاه دوم- صفات و ویژگی های مذکور در آیه مربوط به صفات زنان عصر نزول است. این دیدگاه نیز با توجه به واقعیات تاریخی، تا حدودی صحیح به نظر می رسد و اشعار جاهلی بر جای مانده از شاعران آن زمان، از این واقعیت پرده برمی دارند. به عنوان مثال، «امروالقیس» در یکی از اشعار عاشقانه خود می گوید: «معشوقه من، بانویی است که هرگز چون کنیزان، به قصد کار، کمر نمی بندد و تا چاشتگاه می خوابد و رختخوابش پیوسته پُر از ناهه مشک است.» و همچنین در اشعار زنانی که جهت تشویق سپاه قریش در جنگ احد سروده شده است، چنین آمده است. «ما دختران طارق (ستاره) هستیم و بر سریر نرم، گام می نهیم.»

دلیل دیگر، گزارشهای تاریخی است، مبنی بر اینکه زنان شهر مکه، تمایلات زیادی به زیور و زینت آلات و عطریات مصر، چین، شام و مراکز تمدنی آن روز داشتند.^{۲۲} دیدگاه سوم- این آیه ناظر به بت ها است، چون بت ها معمولاً با طلا و نقره ساخته می شوند و زینت داده می شوند و در مخاصمه ها از خود توان دفاع داشتند. با توجه به سیاق آیات، پذیرش این نظر، بعید به نظر می رسد. زیرا سیاق آیات درباره عبادت فرشتگان و ذلیل شمردن جنس زن در بین مشرکان است و درباره بت پرستی، سخنی مطرح نشده است.

با توجه به مطالب فوق می توان گفت: دیدگاه اول و دوم، با توجه به سیاق آیات و موقعیت تاریخی زن در بین اعراب، با مفهوم آیه تناسب بیشتری دارد و در صورت پذیرش آنها محلی برای مناقشه و اشکال وجود نخواهد داشت.

دیدگاه چهارم- همانطور که قبلاً بیان شد، این دیدگاه زنان را به علت پرورش در زیور و زینت و ناتوانی در مجادله کردن، ناقص العقل می داند، در زیر به نظر برخی از مفسران، اشاره می شود.

- فیض کاشانی در تفسیر این آیه می نویسد:

أومن ينشؤا في الحلية؛ یعنی دختران، در خصام و مجادله (غیر مبین) برای دلیل هستند و همچنین گفته شده که کمتر زنی با دلیل، سخن می گوید و در سختی پرورده می شود. ^{۲۳}

با توجه به این تفسیر، خصوصیات مذکور در آیه، شامل همه زنان نیستند و برخی از زنان، از این قاعده مستثنی هستند.

- تفسیر لاهیجی:

او جعلوا من تربی فی الزینه؛ آیا گردانیدند مشرکان برای خداوند تعالی دخترانی را که تربیت می یابند در زیب و زینت، (به واسطه نقصان ذاتی)، آنها ناقصان و محتاج بحلی و حلال اند که تا در نظر مردم، خوب نمایند و کاملان را احتیاج به آرایش خارجی نیست، بلکه همان کمال ایشان، باعث زینت ایشان است.

در جای دیگر می نویسد:

مشرکان گردانیدند دخترانی را که محتاج به آرایش اند و ناقص بالذاتند برای خداوند و حال آنکه او در وقت مجادله و گفتگو نتواند که بیان مدعای خود کند، از جهت نقصان عقل. ^{۲۴}

با توجه به این نظر، همه زنان بصورت ذاتی، ناقص العقل هستند.

- تفسیر درالمنثور:

عبدبن مجید از ابن عباس روایت می کند که فرق بین زنان و مردان، نقص در میراث و شهادت و... است و گفته اند کمتر زنی با حجت و دلیل سخن می گوید. ^{۲۵}

- تفسیر الجامع لاحکام القرآن: این تفسیر نیز با بیان معنای آیه، روایتی را از ابوهریره نقل کرده است که طبق آن، زینت بستن بر زن نکوهش شده است، به این صورت که ابوهریره به دخترش می گوید: «ای دخترم برهیز کن از طلا که من بر تو، از آتش می ترسم». ^{۲۶}

- تفسیر روح المعانی:

ظاهر آیه نشان می دهد که پرورش در زینت و نعمت، از معایب و نوعی مذمت است و آن از صفات پرورش یافتگان جاهل است. ^{۲۷}

طبق این دیدگاه علت نقصان زنان آن است که آنها در زیور و زینت پرورش می یابند و نمی توانند از خود دفاع کنند.

بررسی شبهه

برای بررسی این شبهه می توان به دو نوع پاسخ استشهاد کرد: الف) پاسخ اجمالی،

ب) پاسخ تفصیلی.

پاسخ اجمالی

واقعیات تاریخی، این نظر را به عنوان قانونی فراگیر و عام برای همه زنان نشان نمی دهند، زیرا اگر در تاریخ، زنانی بودند که از آسایش بیشتری بهره مند بودند و از مسایل علمی و عقلی، آگاهی کمتری داشتند، در کنار آنها زنانی نیز بوده اند که آسایش کمتری داشتند ولی در راه علم و دانش، رنجهای زیادی را متحمل شده اند.

از سوی دیگر زنانی نیز بوده اند که در عین پرورش در زینت آلات، زودتر از مردان، راه حق و حقیقت را شناسایی کرده اند و در آن گام برداشتند که از این افراد می توان به آسیه، همسر فرعون اشاره کرد.

بنابراین به صرف زن بودن و علاقمندی به زیور و زینت، نمی تواند نشان دهنده نقصان ذاتی عقل زنان، بیان شود.

از این رو ابن عاشور، در تفسیر آیه مذکور «رشد در حلیه یعنی پرورش در آن را شامل هر کسی می داند که در انجام کارهای سخت از اراده ضعیفی برخوردار است...» ^{۲۸} به بیان دیگر، اگر پرورش و رشد در زینت آلات، باعث بازماندن از کارهای عقلانی می شود، این مورد مخصوص زنان نیست و شامل مردان نیز می شود.

پاسخ تفصیلی

الف) بررسی علاقه مندی زنان به زیبایی و ارتباط با نقصان عقل

یکی از گرایشهایی که خداوند هم در وجود زن و هم در وجود مرد، به ودیعه گذاشته است، حس زیبایی و زیبادوستی است، هر انسانی از دیدن مناظر زیبا در قالب طبیعت، نقاشی زیبا، موسیقی و معماری و خطاطی زیبا، احساس لذت می کند. که همه و همه ناشی از حسی است که در فطرت آنها گذاشته شده است، ولی مطالعات روان شناسی نشان می دهد که این میل در زنان به لحاظ خصوصیات رفتاری و فیزیولوژیکی آنها، بیشتر دیده می شود و زنان به زیور و جمال و آرایش و مدهای مختلف علاقه زیادی دارند.

در ادیان الهی مخصوصاً در اسلام، نسبت به این نیاز طبیعی زنان، توجه شده است و نه تنها آن را مورد مذمت قرار نداده‌اند، بلکه به زنان دستور داده شده است که خود را زیبا کنند.

به عنوان مثال، امام صادق(ع) می‌فرماید:

برای زن شایسته نیست بی‌زیور باشد، اگر چه بندی به گردن آویزد، همچنین شایسته نیست که دست خود را رنگین نکند، هر چه اندکی باشد، هر چند پیر باشد.

رسول خدا(ص) می‌فرماید:

ناخنهای خود را بگیرد و به زنان فرمود: ناخنهای خود را دراز کنید که برای شما زیباتر است.

امام رضا(ع) در سفارش به همسران فرمودند:

رنگ بستن و آرایش از چیزهایی است که عفت را زیاد می‌کند و به تحقیق کسانی که عفت را رها کرده‌اند، از این روست که همسرانشان، آمادگی و آرایش را رها کرده‌اند.^{۲۹}

با توجه به این احادیث، یکی از عوامل زندگی سالم آن است که زن باید با زینت خویش، توجه مرد را از زنان دیگر منصرف کند و او را به خود متوجه سازد تا حافظ عفت و ایمان مرد، شود.

در برخی از تفاوت‌های زن و مرد، چنین آمده است:

زن از مرد شجاعت و دلیری می‌خواهد و مرد از زن، زیبایی و دلبری.^{۳۰}

با توجه به این مطلب می‌توان گفت: خصوصیات زن و مرد مکمل یکدیگرند و قانون خلقت، آنها را برای یکدیگر قرار داده است و خواسته‌های هر کدام را در دیگری به صورت فطری تعبیه کرده است. تا به تعبیر قرآن در کنار یکدیگر به «سکون و آرامش» برسند. و مِنْ آيَاتِهِ اَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ اَنْفُسِكُمْ اَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا اِلَيْهَا (روم، ۲۱/۳۰)

بنابراین زینت زن نه تنها از نقصان عقل او نیست بلکه بیانگر تکامل عقل اوست در واقع زن با زینت خویش کمک شایانی به پایداری و ثبات خانواده می‌کند و در سلامت فضای جامعه نیز نقش بسزایی دارد.

ب) رویکرد جدلی در سیاق آیات

منظور از جدل، بحث و پرسش و پاسخی است که به نحوی میان دو تن درگیر ایجاد می‌شود و هدف از آن، معلوم ساختن بطلان عقیده یک فرد، با استناد به معتقدات و عقاید اوست.

رویکرد جدلی، در نحوه استدلالات مفاهیم، تأثیر می‌گذارد زیرا گاهی فرد مجبور است برخی از استشهادات طرف مقابل را بصورت فرضی، قبول کند در حالی که ممکن است در اصل هیچ یک از آنها را قبول نداشته باشد، از این رو صرف استدلال به یکی از مباحث جدلی نمی‌تواند تعیین کننده نظر فرد باشد.

در سوره زخرف، نیز صرف بیان این جمله - از سوی خداوند- بیانگر نظر خداوند درباره زن نیست و در حقیقت، خداوند با منطوق مشرکان، با آنها سخن گفته است و از استدلالات آنها نادرستی عقیده آنها را آشکار نموده است.

سید قطب در این باره می‌نویسد:

این قرآن، این اسطوره را فرا می‌گیرد و با مشرکان از هر طرف مواجهه می‌شود. لذا می‌بایست با آنها به منطوق خودشان مواجهه شود و صدور این اسطوره که با بیان سخنان گذشته مطرح شده است، از کفر صریح آنها حکایت دارد. و اِذَا بُشِّرَ احدهم... از لیاقت و ادب نیست که بر خداوند کسی را اختصاص بدهی که در حلیه، رشد و نمو کرده و در جدال ناتوان است، لذا قرآن با منطوق کفار با آنها صحبت کرده است...^{۳۱}

برخی از قرآن پژوهان، این آیات را نوعی سرزنش خداوند بر عقاید اعراب تلقی می‌کنند نه نکوهش و خرده‌گیری بر زنان، و می‌نویسند:

در هیچ یک از تعبیرات قبل و بعد از آیه مورد نظر، نکوهش یا خرده‌ای بر خود زن نیست، نه به تصریح و نه به اشارت، بلکه همانا سرزنش بر عرب است که چنین نگرش نادرست درباره فرشتگان داشتند که انسانهای مؤنث دختران خدایند... از آنچه در آیه نکوهش می‌شود، این تقسیم ناعادلانه در فرض آنان است که در آن هیچ تأیید و ارزش داور، برای این برتری خیالی یا افراز به اینکه در واقع نیز چنین است، وجود ندارد. این هرگز هم داستان با ایشان نیست، بلکه فراکنی

ج) ارتباط آیه با زنان عصر نزول

بررسی سیاق آیات نشان می‌دهد که آیات مورد نظر مربوط به وقایع عصر نزول و خصوصیات مردمان جاهلیت است که زنان را خوار و ذلیل می‌شمردند. (احتمال اول و دوم) یکی از قرآن‌پژوهان معاصر در این باره می‌نویسد:

با پذیرش اینکه مراد از دارنده این اوصاف، زنان باشند، باز نمی‌توان نقصان عقل و رأی زن را بعنوان یک امر ذاتی و واقعی از آن استنتاج کرد، زیرا تعلق و وابستگی به زیور و زینت و ناتوانی از احقاق حق در خصوصتها می‌تواند نتیجه وضعیت ذاتی زنها یا معلول نوع تربیت اجتماعی و خانوادگی آنان باشد.

اگر زنان عصر نزول و خطاب قرآن چنین وضعیت را داشتند یا اینکه عقیده مشرکان بر این بود، این گونه سخن گفتن و برخورد از نوع جدال احسن است. در آیه نیز، هیچ شاهد و قرینه‌ای برای تعیین ملزوم وجود ندارد، بلکه اسوه قرار گرفتن مریم و همسر فرعون بر مؤمنان، در سوره تحریم، می‌تواند شاهی بر خلاف این برداشت باشد. زیرا اگر نقصان عقل، وصف ذاتی برای زنان بود، چگونه اینان به این مقام دست یافتند. ۳۳

به عبارت دیگر، هم زن و هم مرد به لحاظ انسان بودن، از موهبت «عقل» بهره‌مند هستند و این نعمت مانند سایر نیازهای فطری، نیاز به رشد و پرورش دارد و اگر کسی در اثر پرورش نادرست، نتوانست آن را رشد و تربیت دهد، این ناتوانی را نمی‌توان به ذات او منتسب کرد. ۳۴

مرحوم علامه طباطبائی^(۵) در تفسیر آیه مذکور آن را شدت یک صفت بر صفت دیگر مطرح کرده است و می‌گویند:

در این آیه، صفت عاطفه و تعقل در کنار یکدیگر قرار گرفته است به این صورت که زن به علت داشتن عاطفه زیاد، از تعقل کمتری بهره‌مند است و مرد بالعکس، دارای عواطف کمتر و تعقل بیشتر است. پس زن ذاتاً ناقص‌العقل نیست بلکه شدت یک صفت بر صفت دیگر است. ۳۵

دلیل بر این ادعا، مطالبی است که علامه طباطبائی^(۶) در جاهای دیگر، بیان کرده

است و اکثر آیات مربوط به نقصان عقل زنان را متأثر از زمان عصر نزول می‌داند. .

د- شاهد دیگر، وجود زنان نمونه و اسوه

در آیات مختلف قرآن کریم، به زنان خاصی اشاره شده است، در این صورت اگر قرآن کریم به نقصان ذاتی عقل زنان، معتقد بود. توصیف آنها به عنوان زنان نمونه غیر منطقی بوده و خالی از اشکال نیست از جمله این زنان می‌توان به موارد زیر اشاره کرد.

آسیه (همسر فرعون)، اسوه ایمان (تحریم/ ۱۱) یوکابه (مادر موسی) اسوه تسلیم (قصص/ ۱۱) - صفورا (همسر موسی)، اسوه حیاء و حسن انتخاب همسر (قصص/ ۲۳ الی ۲۷) - حُثَّه (مادر مریم)، اسوه صدق و صداقت (آل عمران/ ۳۵ الی ۳۷) - مریم (مادر عیسی) اسوه عفاف و قنات (انبیاء/ ۹۱ - آل عمران/ ۴۲ و ۳۷)، ایصابات (همسر زکریا) اسوه صالحات و خاشعات (انبیاء/ ۹۰ - آل عمران/ ۳۸ - ۳۹ - مریم/ ۷) - حوا (همسر آدم) اسوه توبه (بقره/ ۳۶ - روم/ ۲۱) - رحیمه (همسر ایوب^(ع))، اسوه صبر (ص/ ۴۱ و ۴۲ و ۴۴) - فاطمه اسوه کامل و جامع صفات حسنه (کوثر/ ۱ - احزاب/ ۳۳ - انسان/ ۸ - آل عمران/ ۶۱).

نتیجه‌گیری

بررسی سیاق و دیدگاه مفسران، نشان می‌دهد که در آیات ماقبل و مابعد آیه ۱۸ زخرف، نوعی رویکرد جدلی وجود دارد و در این آیه خداوند خواسته است طبق نظر مشرکان، نادرستی سخنان آنها را آشکار سازد.

از سوی دیگر، واقعیات تاریخی نشان می‌دهد که خصوصیات مورد نظر، با وضعیت زنان عصر نزول آیه هماهنگی دارد و خطاب آیه مربوط به زنان جاهلیت است که غالب آنها در فقر فرهنگی و اجتماعی به سر می‌بردند، و نمی‌توانستند از خود دفاع کنند، و در صورت عام، می‌توان آن را شامل هر زنی دانست که در شرایطی شبیه زنان عصر نزول، پرورش یابد.

پس این آیه بیانگر نقصان ذاتی عقل زنان نیست، دلیل بر این مدعا، آیات متعددی است که در آنها از زنان اسوه، سخن به میان آمده است و از آنها با احترام یاد می‌کنند، از این گروه می‌توان به حضرت مریم (س)، آسیه همسر فرعون، حضرت فاطمه (س) و... اشاره کرد.

۱. ابن منظور، لسان العرب، ۱۴/ ۱۳۴.
 ۲. فراهیدی، العین، ۳/ ۱۷۸.
 ۳. ابوالفتح رازی، روض الجنان و روح الجنان، ۱۷/ ۱۵۷.
 ۴. راغب، مفردات/ ۸۰۷؛ ر. ک: طبرسی، ترجمه تفسیر مجمع البیان، ۱۳/ ۲۰۴؛ کتر الدقائق، ۱۲/ ۴۳؛ طوسی، التبیان، ۷/ ۱۸۷؛ مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ۱۲/ ۲۸؛ فضل الله، من وحی القرآن، ۱۰/ ۲۲۱.
 ۵. لسان العرب، ۳/ ۳۱۱.
 ۶. فرهنگ نوین، ۱/ ۳۹۸.
 ۷. مفردات/ ۲۸۴.
 ۸. ر. ک: ترجمه و تفسیر مجمع البیان، ۱۳/ ۲۰۴؛ هاشمی، تفسیر راهنما، ۱۷/ ۳۸.
 ۹. ر. ک: تفسیر راهنما، ۱۷/ ۳۸.
 ۱۰. ر. ک: ترجمه و تفسیر مجمع البیان، ۹/ ۴۱؛ قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ۶/ ۷۲.
 ۱۱. رجیبی، روض شناسی تفسیر قرآن/ ۱۲۰.
 ۱۲. رشیدرضا، المنار، ۱/ ۲۲.
 ۱۳. طباطبائی، المیزان، ۱۸/ ۱۲۹.
 ۱۴. همان/ ۱۴۰.
 ۱۵. تفسیر نمونه، ۲۱/ ۲۶.
 ۱۶. المیزان، ۱۸/ ۱۴۱.
 ۱۷. همان.
 ۱۸. همان/ ۱۴۳.
 ۱۹. همان.

۲۰. ر. ک: المیزان، ۱۸/ ۱۲۸؛ ترجمه و تفسیر مجمع البیان، ۱۳/ ۲۰۴؛ روض الجنان و روح الجنان، ۱۷/ ۱۵۷؛ ترجمه مجتبیوی، فولادوند، دهلوی، فیض الاسلام و...
 ۲۱. مکارم شیرازی، مثال های زیبای قرآن/ ۳۴۴، (تلخیص).
 ۲۲. هاشمی، مبانی و معیارهای رفتار با زن در قرآن، پژوهشهای قرآنی، شماره ۲۵ و ۲۶، ص ۹۰.
 ۲۳. فیض کاشانی، الصافی، ۴/ ۳۸۶.
 ۲۴. تفسیر شریف لاهیجی، ۴/ ۷۰.
 ۲۵. سیوطی، درالمنثور فی تفسیر المأثور، ۷/ ۳۷۰.
 ۲۶. الجامع لأحكام القرآن، ۶/ ۷۱.
 ۲۷. آلوسی، روح المعانی فی تفسیر القرآن، ۱۴/ ۱۰۸.
 ۲۸. ابن عاشور، التحریر و التنویر، ۲۵/ ۲۲۸.
 ۲۹. داوودیگی، مقاله زیبایی، پیام زن، ۱۳۸۱، شماره: ۵۵/۸.
 ۳۰. مطهری، نظام حقوق زن در اسلام/ ۱۷۵.
 ۳۱. سیدقطب، فی ظلال القرآن، ۵/ ۳۱۸۰.
 ۳۲. معرفت، زن در نگاه قرآن و در فرهنگ نزول، پژوهش های قرآنی شماره ۲۵ و ۲۶، ۳۳ و ۳۴.
 ۳۳. مهریزی، شخصیت و حقوق زن در اسلام/ ۵۴۱.
 ۳۴. ر. ک: من وحی القرآن، ۱۰/ ۲۲۱.
 ۳۵. المیزان، ۱۸/ ۱۳۴.
 ۳۶. همان، ۴/ ۲۵۷.